

دیدگاه

تبیین مفهوم اقدامات تاکتیکی در توسعه شهری مشارکت محور

طولانی‌ترین راه

با اولین قدم آغاز می‌شود

سعیده قرشی *



اگر گذر تان به محله‌های قدیمی شهر افتاده باشد، تا همین چند دهه پیش که به عمر ما هم قطع می‌دهد، اینجا و آنجا کنار درب منازل سکویی برای نشستن بود؛ حتی اگر غریبه‌ای بودی در شهر انگار اجازه داشتی آنجا بنشینی و دمی بیاسایی و یا با سایرین معاشرت کنی. گل‌کاری‌های بیرون حیاط که همسایه و رهگذران هم از آن بهره‌مند می‌شدند و یا حضور در چارسوق ... فضای تجمع قهوه خانه‌ای که آدم‌ها نه برای نوشیدن چای تازه‌دم که در خانه داشتند بلکه برای حس حضور بود که آنجا را دوست داشتند ... شب‌های عید، جشن‌ها، تزئین محله‌ها ... همه و همه نمادهایی هستند از انواع سرمایه اجتماعی و ساختاری قوی در شهر، نوعی مشارکت و همبستگی ارزشمند که اگرچه در اقدامات کوچک متجلی می‌شد اما تأثیرات به واقع عمیقی داشت.

مشارکت، مسیر موفق توسعه

مشارکت مردم در روند توسعه از چنان اعتباری برخوردار است که توسعه را معادل مشارکت دانسته‌اند. شهروندی پویاترین مفهوم اجتماعی جامعه مدرن تلقی شده‌است. شهروندی توانایی افراد را برای قضاوت درباره زندگی‌شان تصدیق می‌کند. بنابراین ویژگی اساسی شهروندان وجود اخلاق مشارکت است. شهر را ساختمان‌ها و پارک‌ها و مبلمان شهری نمی‌سازد بلکه تعاملات و مشارکت شهروندان و حس شهروندی که ساکنان شهر به آن دارند، شهر را ساخته و به آن هویت می‌بخشد. شهر به عنوان یک سامانه دارای عناصر گوناگونی است و به صورت مداوم بر آن‌ها اثر می‌گذارد و یا از آنها تأثیر می‌پذیرد. طی دو دهه اخیر، بسیاری از سازمان‌ها و نهادهای دخیل در امر مدیریت و برنامه‌ریزی شهری در سطح جهانی بر ترویج نگرش مشارکتی برای تشویق نوعی ریافت مدیریت و برنامه‌ریزی از «پایین به بالا» به منظور نظارت بر اقدامات توسعه‌ای تأکید داشته‌اند و تصمیم‌گیری و چاره اندیشی در خصوص حل مسائل شهری مبتنی بر اجتماعات محله‌ای، با هدف تأمین شرایط لازم برای رفاه شهروندان را مدنظر داشته‌اند. برنامه‌ریزی توسعه اجتماع محور محله‌ای، رویکرد جدیدی در برنامه‌ریزی است که با هدف گردهم آوردن گروه‌های مختلف درگیر با ذی‌نفع در برنامه‌ریزی و توجه به نیازها و خواسته‌های همگانی ایشان در تدوین برنامه‌ها به حوزه برنامه‌ریزی وارد شده‌است. امروزه موضوع اجتماعات محلی و نحوه ساماندی آنها جایگاه مهمی در جامعه‌شناسی توسعه‌پشهری و به تبع آن شهرسازی و مدیریت شهری پیدا کرده‌ است صاحب‌نظران بر این عقیده‌ اند که اجتماعات محلی ونهادهای مردم محور می‌توانند با ارائه رفتارهای جدید ونهادینه ساختن آنها در جوامع، نقش موثری در ایجاد وبازتولید مفهوم شهروندی ایفا نمایند.

اقدامات تاکتیکی، نتایج راهبردی

لیدون و گارسیا به عنوان دو صاحب نظر در حوزه شهرسازی تاکتیکی که به تحقیق، انجام پروژه‌های عملیاتی، نوشتن کتاب و مقاله در این مورد پرداخته‌اند، اقدامات کوتاه مدت را پروژه‌های مبتنی بر جامعه تعریف می‌کنند که به ابزاری قدرتمند و سازگار با فعالان شهری، برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران تبدیل شده‌ است. شهرسازی تاکتیکی با هدف افزایش تجربه زندگی شهری در خلال تغییرات سریع، اغلب کم‌هزینه و خلاقانه در ایجاد مکان‌های گردهمایی، علاوه بر کسب حمایت عمومی می‌تواند آغاز و البته آزمونی برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های دائمی باشد، البته داستان به اینجا ختم نمی‌شود و این نوع از فعالیت‌ها می‌تواند الهام‌بخش رهبران مدنی برای تجربه و شکل دادن فضاهای شهری به شیوه‌ای جدید نیز باشد. شهرسازی تاکتیکی مخالف فرایند رایج شرکت‌های مهندسان مشاور موجود در شهرسازی و معماری و فعالیت‌های رسمی متداول در ساخت اماکن شهری نیست، اما با یک قدم فراتر از روند موجود در ساخت شهر، پروژه‌های تاکتیکی به سیاقی نوآورانه بیشتر مبتنی بر شهروندان بوده، اغلب در مورد فضاهایی که به دلیل کاستی‌های روند موجود در ساخت، مدیریت و طراحی به نتایج مورد نظر دست نیافته‌اند یا نگاهی نقادانه به ارائه راه‌حل‌های مردم‌گرا می‌پردازد. مشارکتی که شهرسازی تاکتیکی مطرح می‌کند با اصلاح و به چالش کشیدن مرزهای تحمیل شده توسط برنامه‌ریزان، معماران، طراحان، سیاست‌گذاران و سیاستمداران، قلمروهایی نورا تعریف کرده، عینیت می‌بخشد. به تعبیری دیگر شهرسازی تاکتیکی یک رویکرد مشارکتی و اصلاحی به طراحی شهری است که جوامع را به خود جلب می‌کند بدون اینکه در روند کند رسمی رایج در حکمروایی شهری گرفتار شده یا با سیاست گذاری روند فرسایشی یابد. این الگوی مشارکت «مدنی» لزوماً همساز با اشکال سنتی و از پیش تعیین شده نبوده، به عنوان شکلی از فعالیت‌های مردمی، از نیاز به خودشناسی در سطح جامعه محلی/محله‌ای پدید می‌آید و اغلب به دنبال کسب تایید یا اجازه حکمروایی شهری نیست و البته لزوماً آن را به چالش نیز نمی‌کشد.

تفکر جهانی، اقدام خودی

راهبردهای برنامه‌ریزی سنتی، که در جرگه پارادایم‌های (به اصطلاح) مدرنیستی قرار دارد، درصدد برطرف کردن مشکلات شهری با روش‌های عقلانی و ابزاری بوده‌اند. درحالیکه سال‌ها برنامه‌ریزان شهری به دنبال ایجاد تغییرات بزرگ‌مقیاس در ساخت محیط بوده‌اند و بخش بزرگی از برنامه‌ریزی برای اعمال این نوع از تغییرات معمولاً در قالب طرح‌های بلندمدت جامع، تفصیلی، موضوعی و موضعی و ... شکل گرفته‌است، با این وجود به دلیل حجم بالای سرمایه مالی موردنیاز، عدم امکان برقراری هماهنگی و ارتباط لازم بین نهادهای متولی و سایر مشکلات و چالش‌ها، همواره بر روی کاغذ باقی مانده و نتوانسته توسعه‌ای را برای شهر رقم بزند و یا از حجم مشکلات و چالش‌های موجود شهر بکاهد. . . . هم‌چنین وجود رویکردهای بالا به پایین در مرحله برنامه‌ریزی و در مرحله اجرا موجب شده است که در بسیاری از مواقع، مدیران شهری نتوانند مشارکت شهروندان و افراد ذینفوذ و ذینفع را جلب نمایند؛ لذا آن چه این تجربیات به دست می‌دهد، یادآور لزوم حرکت از اقدامات بلندمدت، بزرگ مقیاس و تصمیمات بالا به پایین به سمت اقدامات کوتاه‌مدت، انتظارات پایین‌تر، توسعه سرمایه اجتماعی بین شهروندان و ظرفیت‌های سازمانی بین‌نهادهای خصوصی-عمومی و نوعاً غیردولتی در چارچوب برنامه‌های منعطف و کوتاه‌مدت آدر خدمت به راهبرد و چشم‌انداز تعریف شدهٔ خواهد بود، شاید به روز شده چیزی شبیه به آنچه در گذشته شهرهای ما فراوان دیده می‌شد.

معمار، پژوهشگر

{ زیبا شهر }



مشارکت شهروندی، در حکمروایی شهری

بهرام هوشیار یوسفی *



«مانوئل کاستلز»، جامعه‌شناس شهری معاصر معتقد است باید درپچهای بیابیم که با نگاه از آن به کشف و شهود در مورد مکان بپردازیم. منظور دقیق او کشف ساختار اجتماعی فضا به مثابه یک کل منسجم است. اگر چنین کلیت منسجمی وجود داشته باشد که دارد، متمایز کردن وجوه آن برای ما مساوی خواهد بود با کشف پدیده دیگری که این پدیده همان «فرهنگ شهری» است.

«الکساندر کاتبرت» متخصص طراحی شهری در کتاب «ریخت شهر» با اشاره به عقاید کاستلز، این واقعیت را مطرح می‌کند فرهنگ، ندرتا توانسته جایگاهی کانونی در هسته اصلی دانش طراحی شهری به مثابه یک دال مرکزی اتخاذ نماید.

به نظر می‌رسد با گذشت حدود سه دهه از این نظر کاتبرت، علیرغم رشد و گسترش تفکرات پست مدرن و مفهوم توسعه پایدار، همچنان ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی در توسعه شهرها، موضوع بحث‌ها، مقالات و نشست‌های متعددی در سراسر دنیااست. اما تحقق‌پذیری حاکمیت این ارزش‌ها در طرح‌های توسعه، تنها و تنها منوط بر شناخت پدیدارشناسانه، واقع گرایانه و جامع درباره بستر مورد برنامه‌ریزی و مدیریت خواهد شد. در حال حاضر نه از طریق این کشف و شهود و شناخت واقع گرایانه در جوامع ایرانی، بلکه از نتایج ترجمه متون خارجی و اقتباس از دستورالعمل‌های تدوین شده برای دیگر جوامع (بخصوص جوامع غربی)، بر ما مسلم شده است که یکی از ارکان مدیریت یکپارچه یا حکمروایی خوب، جلب مشارکت شهروندی است. چنانچه رسالت خود را صرفاً در جستجوی اجزای ترجمه شده و چیدمان اجرایی آن جهت ارائه گزارش عملکردهای موجه بدانیم، به شناخت و تحلیل لایه‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه نیاز چندانی نخواهیم داشت. یعنی لایه‌های اجتماعی از موضوعات کانونی برای یک حکمروایی خوب نیستند که قرار است در همجواری با سایر مولفه‌های متضمن حیات شهرها، از عهده نقش تعیین کننده خود برآیند. بلکه از ضامئ اسناد ترجمه شده‌ای است که قرار است دستمایه برنامه‌های اجرایی مدیران شهری واقع شوند. بی‌آنکه نسبت به میزان موفقیت این اسناد در عمل، ممیزی و پایش جدی وجود داشته باشد. الحاق بی‌حاصل «پیوست‌های اجتماعی» به پروژه‌های طراحی شهری از مصادیق این نتیجه‌گیری از سوی نگارنده است. حتی مشاهده شده است که گاه‌ها در وسط یا پایان فرآیند طراحی و اجرای پروژه‌ها، این پیوست‌های اجتماعی توسط گروه‌های جامعه‌شناس انجام می‌شود، بی‌آنکه بتوانند در یک گفت‌مان میان گستره، در خدمت تعیین استراتژی‌های مشاورین طرح و سیاست‌ساز تصمیم‌گیری و کارفرمایان قرار گیرند.

سپس آنچه در واقع امر اتفاق می‌افتد این است که سیاست‌های مقطعی مدیریت شهری، دغدغه اصلی برنامه ریزی‌های کوتاه می‌گردد و توجه به ساختارهای فرهنگی و نظریه‌های معطوف به فضا، شهر و مناسبات اجتماعی در حد ترسیم نمودارها و اسلایدهای جذاب، تکمیل کننده گزارشات توجیهی جلسات می‌شود. این در حالی است که همین برنامه‌های اقتصادی – سیاسی مقطعی نیز متاسفانه در حال تعقیب الگوهای آزمون پس داده‌ای هستند که از ایشخورهای تفکر و اندیشه مبتنی بر اقتصاد تک پایه زمین و نفت تغذیه می‌کنند. بطور مثال ایده های نه چندان نوآورانه و بازیبنی شده در امر تجمع و نوسازی در بافت‌های آسیب پذیر در قالب طرح‌های ارتقاء کیفیت مسکن و ابنیه در عمل از همین روال پیروی می‌کنند.

بنابراین موضوع مشارکت شهروندی به عنوان یکی از منابع تولید ارزش مطرح نمی‌شود. بلکه این شهروندان، در نهایت بازیگر نقش تصمیم‌گیر و مشارکت‌کننده در تئاتر حکمروایی جامعه‌ای هستند که اساساً مناسبات سیاست، بازار و اقتصاد زمین شهری، کوچکترین آمادگی برای استفاده از این منابع جدید توسعه (کنشگری شهروندی) را ندارند. از سوی دیگر، با اندکی تمرکز بر ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی شهروندان و شهرنشینان در اکولوژی‌های اجتماعی متعدد، متوجه شکاف‌های عظیمی در ادراک افراد از موضوع شهروندی و مشارکت خواهیم شد. جالب اینجاست که



این شکاف به مراتب در بدنه‌های مدیریتی بحرانی‌تر است؛ هنوز در آنچه که قرار است در فرآیند حکمروایی مورد مشارکت قرار گیرد، تعریف واضح یا تفهیم شده‌ای در دست نیست. در حقیقت امر، پراکندگی ماموریت‌ها و برنامه‌های عملیاتی در سازمان‌ها و نهادهای مختلف مدیریت شهری، همچنین عدم در اولویت داشتن برنامه‌های بلند مدت و فرآیند محور و نه پروژه محور، مسیر دستیابی به این نوع آرمان‌های به ظاهر سهل و ممتنع را بسی ناهموار کرده است.

به زعم نگارنده، برای حل مسایل موجود بر سر راه تحقق مدیریت مشارکتی و دخالت شهروندان در سرنوشت شهر البته با نسخه‌های بومی، شروع اقدامات را می باید از استراتژی‌های کلان تری در حوزه «شهرهای دانش بنیان» و نیز «اقتصاد دانش بنیان» نقطه‌یابی کرد که البته پرداختن به این دو عنوان در مجال این متن نخواهد بود. فقط در انتهای یک مقدمه نسبتاً طولانی، اشاره به این نکته خالی از لطف نیست که «اقتصاد دانش بنیان» به جستجوی منابع و فرصت‌هایی می‌پردازد که قرار است از این پس ارکان تولید و باز تولید سرمایه و فرهنگ، همچنین تضمین کننده تاب آوری شهرها و جوامع باشند. اما قبل از آن شناخت واقع بینانه وضعیت موجود ضروری است. در این نگاشته، وظیفه متصور، گذاری اجمالی پیرامون چیستی ارزش‌ها در شهرهای امروز، جایگاه تولید اندیشه‌ها در شهر در ارتباط تنگاتنگ با حلقه مفقوده نظریه پردازی، لزوم مطالعات بوم شناختی لایه‌های اجتماعی و کشف لزوم تدوین نسخه‌های داخلی به شکلی خلاقانه و نوآورانه و دانش بنیان می‌باشد.

همین الزامات، ویژگی دانش بنیان بودن حکمروایی را تضمین خواهد کرد. این روش شناسی‌ها به طور مطلق متکی بر مناسبات قدرت و مناسبات اقتصادی جامعه و رابطه جامعه با هرکدام از مناسبات است. در بهره برداری مستقیم از اسناد اقتباس شده و ترجمه دستورالعمل‌های خارجی همواره این خطر وجود دارد که جایگاه درست و اصولی مشارکت شهروندی در هر کدام از مراحل یاد شده دچار اختلاط و اشتباه واقع شود. چراکه اساساً کلیه سامانه‌های نظام قدرت، اقتصاد شهری، شکل مراودات جامعه با حکومت‌ها و مدیریت‌های شهری دارای تفاوت‌های بنیادین است.

مطالعات بوم شناختی در خصوص لایه‌های اجتماعی، همانگونه که در مقدمه بحث به آن اشاره شد، تنها راه گذر از آسیب دستورالعمل‌های اقتباسی است. این مطالعات به مثابه دانش (KNOWLEDGE) و نه اطلاعات (INFORMATION) در حوزه ویژگی‌های جمعیتی، در اکولوژی اجتماعی، در مناسبات قدرت، و بالاخره در مناسبات اقتصادی مورد تحلیل‌های پیچیده تر قرار می‌گیرند. در حوزه ویژگی‌های جمعیتی، تحلیل‌ها فراتر از مقادیری داده و اطلاعات، مبنای باز تعریف مفاهیمی چون اجتماع و انزوا در شهرهای در حال گذار و شهرهای مدرن، تخریب ارزش‌های محله‌ای، شکاف‌های طبقاتی و فضاهای به شدت تقسیم شده با الگوهای نابرابر اقتصادی، و «ذهنیت در شهر» در بین اقشار مختلف مردم می‌شود. این طیف متنوع از دسته‌بندی‌هاست که قرار است در مرادوه با ساختار توزیع قدرت، همچنین ساختار اقتصادی خاص ایران منجر به مشارکت تحقق پذیر و عملی در عرصه حکمروایی شهری گردد. شاید این توضیحات در یک فرصت اجمالی دست کم خوانندگان را به تفاهمی در خصوص توفیر چشمگیر جامعه و شهروند ایرانی با جوامع غربی پیشرو نزدیک نماید. جوامعی که دستورالعمل های خود را البته قابل ترجمه به تمام زبان‌های زنده دنیا منتشر می‌نمایند. جالب اینجاست که راه‌حل‌های پیشنهادی در داخل، به هر ترتیبی اصرار به خورداندن این دستورالعمل‌ها به مقدرات حال حاضر حکمروایی شهری در ایران دارند. به این ترتیب که با نوعی مهندسی معکوس جریان، اصلاح نظامات پیچیده حاکمیت را در جهت تطابق با ویژگی‌های شهروندی غربی به عنوان روش‌شناسی بومی سازی این برنامه‌ها مطرح می‌کنند. در حالی که صورت مسئله در خصوص مختصات جامعه ایرانی، همچنان به قوت خود باقی است.

با حفظ همان رویکرد پدیدارشناسانه، می توان به بررسی اجمالی مناسبات قدرت و اقتصاد در ایران پرداخت. این مناسبات در یک پیوستگی در شکل دادن به فضا، از سطح کالبد و نظم فضایی مکان‌ها و معماری بناها تا توزیع دارایی‌ها، مالکیت‌ها و کاربری‌ها، در بسیاری از مباحث ماهوی همپوشانی دارند. در سال‌های اخیر در خلال مطالعات اقتصاد سیاسی یا مسئله پرداخته شده است. در باره تک ساختی بودن نظام قدرت به قدر کافی پرداخته شده است. در الگوی نظام سیاسی تک ساخت عناصر و نهادهای ساختاری حکومت، تک سطحی و منحصر به سطح ملی است و هر یک از آنها رده‌های سازمانی خاص خود را در سطوح پایینتر جغرافیایی تأسیس می‌کنند. در این نظام کشور و فضای جغرافیایی آن یکدست و همگون نگریسته می‌شود و تفاوت‌های جغرافیایی در سیاست گذاربهای ملی به شمار نمی‌آید. قدرت سیاسی و اجرایی و اعمال قوانین در سطح کشور بر پایه فرض همگون پنداری فضای جغرافیایی و آحاد ملت، به طور یکنواخت و به یک اندازه اعمال می‌شود. در چنین وضعیتی نوع مرادوه‌ه هر کدام از طبقات در اکوسیستم‌های اجتماعی موجود، علاوه با بکدیگر و با فضا، با نظام قدرت نیز دارای تفاوت‌های بنیادین است.

حال نظام سیاسی شهر نیز جزئی از نظام سیاسی حاکم بر کشور است. به نحوی که قواعد سیاسی کلان کشور در نحوه اداره کردن شهر و مدیریت سیاسی فضای آن عینیت پیدا می‌کند. اینجا نیز مخاطبان این تحلیل به یقین با این واقعیت همراه و هم اندیشه خواهند بود که تفاوت‌های ماهوی در نظام سیاسی شهر ایرانی و شهر اروپایی در کنار تفاوت‌های معنی‌دار در ویژگی‌های جمعیتی شهروندان این دو گونه شهر، تفاوت روش‌شناسی گفت‌مان بین جامعه و نظام قدرت را بدیهی می‌نماید.

شکل اقتصاد ایران و مولفه‌های تأثیرگذار آن بر روی نحوه استفاده از فضا، این بار در مقابل مناسبات اجتماعی قابل بررسی است. این گونه مطالعات تطبیقی درست در زمانی در حال طرح و بررسی است که اقتصاد شهری ایران با همان ساختار ملهم از نظام سیاسی یک قرن گذشته (مبتنی بر فروش نفت، بهره‌گیرنده از حباب قیمتی مناسبات

کالایی، جایگاه ضعیف بازار و بخش خصوصی و

بالاخره مالکیت‌های فضاهای مشاع یا عمومی شهر)، وارد دنیای پرتلاطم و ناشناخته سرمایه‌داری جهانی نیز می‌شود. به بیان دیگر، شهرهای ما به تبعیت از عادت پر آسیب همیشگی یعنی حرکت بسوی مدرنیته با نسخه برداری از اندیشه‌های غربی صرفاً مجهز به ویتترین‌های شهر مدرن آن هم با الگوهای بیگانه می‌گردند. با شهروندانی در اصل با ساختار ذهنی و فرهنگ سنتی (ضمناً بی فایده نخواهد بود اگر نگاهی به آمارهای موجود در مورد میانگین سطح تحصیلات، میزان مطالعه و ... در گروه‌های سنی مختلف در ایران و سایر کشورهایی که از سوی تصمیم‌سازان ما منبع الهام و نسخه برداری قرار می‌گیرند بیندازید)، اما در سبک نمادین زندگی روزمره مصرف گرا، فردیت طلب و بی تعلق با کالبد شهر. نتیجه چنین التقاطی در شهرها در حال حاضر، رشد روزافزون مراکز خرید و تبع آن گسترش فرهنگ مصرف، دگرگونی‌های شکل شهر، نحوه استفاده از فضا، ارتباطات میان فضاها و عدم وجود مفهومی بنام «اقتصاد مکان» و گسستگی لایه‌های اجتماعی با فضاست.

در پایان و در بیان چکیده این تحلیل میان گستره، پیشنهاد بر این است که منابع رشد بالقوه در بستر اجتماعی فرهنگی حال حاضر، نه در فرآیندهای مهندسی معکوس، پر هزینه و چه بسا بی‌حاصل بلکه در تطابق با شکل‌های غالب اقتصاد و سیاست، مورد شناسایی واقع گردند. این استراتژی کوتاه و میان مدت، زمینه را برای استخراج نظریه‌های اجتماعی فضا در ایران و طراحی مدل‌های بومی حکمروایی شهری فراهم خواهد کرد. شکی نیست که سرمایه‌های اجتماعی موجود در بازتعریف خود، در روند جهانی شدن جوامع، منشاء تمایز و تشخیص بوده و در حقیقت پایایی منابع توسعه درونزا را تضمین خواهند کرد؛ این چنین آرمانی قطعاً با یک تعریف درست مابین مناسبات سیاسی، اقتصادی کلان حکمروایی، سیاست‌های پایین دست مدیریت شهری و نهایتاً حقوق شهروندی غیرممکن نیست.

*** پی.اچ.دی**

سال بیست و چهارم/ شماره ۵۵۸۰